فصل دوم: امکان ارتباط بندگان با خداوند

[- [1]

ابدًا درست نیست، اصلًا امام صادق علیه السلام در تحف العقول می فرمایند که اگر در ِخانه خدا بروی به اسم او، مُشرکی[2]، در ِخانه خود ِخدا میروی.

-

بله،وقتی دعا می کنید می گویید: خدایا حاجت مرا برآورده بکن. آیا سراغ صفت رفتید؟ سراغ مقام واحدیت رفتید؟ اصلًا این حرف ها نیست، می روید سراغ خودش، کلمه خودش یعنی ذاتش، شما در رابطه هایتان سراغ ذات می روید امّا ذاتی را که اینجا می گویید، آنجا سوغات نبرید، اگر ذات را سوغات ببرید و بگویید: من سراغ ذات ِسوغات برده میروم، اشتباه کردید. ما مقصودی داریم که می گوییم: خودش، «**إیاک نعبد**» یعنی شما ذات را هرگز در مرتبه دیگر نبرید.

مثال دیگری که من عرض می کردم که شما پیش یک مرجع تقلید می روید که از او سؤال بکنید، می گویید: من رفتم از خود ِمرجع سؤال پرسیدم. می گویند: خود ِخودش؟ می گویید: بله خود ِخودش، از خودش پرسیدم. می گویند: نه، اتفاقًا از آن قیافه اش سؤال کردی. می گویید: بابا این حرف ها را دور بیندازی، من از خودش پرسیدم یعنی وقتی از او می پرسیدم چه کسی بود که محور بود؟ خودش بود، اگر علمی هم داشت شأن او بود نه اینکه محور مُسائله من با او علمش بود و ذاتش فرع بود، می بینید چقدر ظریف است! محور رابطه، ذات است؛ اوصاف هم می شود علمیّت او. [3]]

ارتباط با ذات خداوند؟

[-[4]

بحث را کلاسیک نکنیم. ذات یعنی خود خداوند. یعنی وقتی میگویید: «ایّاک»، با اسم خدا نمیگویید: «ک». بلکه با خود خداوند متعال حرف میزنید. ذات یعنی خود. چه کسی است در این تردید بکند که وقتی «ایّاک» میگویید، دارید به خود خداوند عرض میکنید؟! بنابراین ارتباط وجودی یک چیز است. این دستور دین است. اول میگویند: بگو: «**اللّه اکبر**»، این موتور را خاموش کن و بعد بگو «**ایّاک**». اگر با موتور توصیف، «**ایّاک**» بگویی، اشتباه کردهای.در تحف العقول هم بود؛ حضرت فرمودند: اگر به این نحو وصف کنید، «فقد اشرکت».

-

«**ک**» غایب است؟! اگر غایب باشد که به «**ک**» خطاب نمی‌کند. می‌گفتیم: «**شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ**[5]».

- [illegible]

آن مقام، مقامی است که وقتی بخواهیم به آن جا برویم و خطاب کنیم، اصلاً وجودمان محو می‌شود. مخاطِب و مخاطَب در فضایی است که الآن او را خدا خلق کرده است.

- [illegible]

مرحوم آسید احمد کربلایی که عبارت صحیفه را آوردند[6]، این بود:«**سقطت الأشياء دون بلوغ أمده**[7]»، یک جایی می‌روید که اشیاء محو می‌شوند. نه اینکه وجودشان محو شود، فرضشان محو می‌شود. خیلی تفاوت است! «**سقطت الاشیاء**» یعنی جایی می‌روید که می‌بینید اشیاء محو می‌شوند؛ یعنی دیگر وجودشان محو شد! خیر، جایی می‌رسید که اصلاً فرض ِثانی نیست. «ما لا ثانی له» یعنی «لا ثانی له فرضاً». شما خودتان که الآن طبیعت را گفتید، قشنگ تصور کردید که «صرف الشیء لایتثنی و لایتکرر». الآن تصور خوبی از آن دارید. اینکه می‌گویید: «لایتثنی» یعنی دو ندارد؟ یا اگر خوب تلطیف کنید، یعنی اصلاً دو، فرض ندارد؟

- دو، فرض ندارد.

احسنت. ببینید اگر صرافت را خوب تصور کنید، می‌گویید: «لایتثنی ولو بالفرض». نه «لایتثنی بالوجود». اصلاً ریختش طوری است که اگر درکش کردید، نمی‌شود برای آن، دو فرض کنید. آنجا هم همینطور است. یعنی مقام هویت غیبیه، فرض ندارد که بگوییم من و تو. آنجا «**سقطت الاشیاء**». «**کنت کنزا مخفیا**[8]». یک کنز مخفیای است که تا خلقی صورت نگیرد، احدی به آنجا راه ندارد، ولو به فرضش. اگر می‌خواهید بگویید خطاب برای آنجا است، نه، برای آنجا نیست. «**وبالـنقطـة تمیّز الـعابد عن الـمعبود**[9]». عابد و معبود، فضای خاص خودش هست و اسمائش.[10]]

---

[1] سؤال یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[2] باب المعبود در کتاب التوحید اصول کافی:

1- علي بن إبراهيم عن محمد بن عيسى بن عبيد عن الحسن بن محبوب عن ابن رئاب و عن غير واحد عن أبي عبد الله ع قال: من عبد الله بالتوهم فقد كفر و **من عبد الاسم دون المعنى فقد كفر و من عبد الاسم و المعنى فقد أشرك** و من **عبد المعنى بإيقاع الأسماء عليه بصفاته التي وصف بها نفسه** فعقد عليه قلبه و نطق به لسانه في سرائره و علانيته **فأولئك أصحاب أمير المؤمنين ع حقا** و في حديث آخر أولئك هم المؤمنون حقا*.

2- علي بن إبراهيم عن أبيه عن النضر بن سويد عن هشام بن الحكم أنه سأل أبا عبد الله ع عن أسماء الله و اشتقاقها الله مما هو مشتق قال فقال لي يا هشام الله مشتق من إله و الإله

يقتضي مأدوها و الاسم غير المسمى فمن عبد الاسم دون المعنى فقد كفر و لم يعبد شيئا و من عبد الاسم و المعنى فقد كفر و عبد اثنين و من عبد المعنى دون الاسم فذاك التوحيد أ فهمت يا هشام قال فقلت زدني قال إن لله تسعة و تسعين اسما فلو كان الاسم هو المسمى لكان كل اسم منها إلها و لكن الله معنى يدل عليه بهذه الأسماء و كلها غيره يا هشام الخبز اسم للمأكول و الماء اسم للمشروب و الثوب اسم للملبوس و النار اسم للمحرق أ فهمت يا هشام فهما تدفع به و تناضل بها أعداءنا و المتخذين مع الله جل و عز غيره قلت نعم قال فقال نفعك الله به و ثبتك يا هشام قال هشام **فو الله ما قهرني أحد في التوحيد حتى قمت مقامي هذا.**

3- علي بن إبراهيم عن العباس بن معروف عن عبد الرحمن بن أبي نجران قال: كتبت إلى أبي جعفر ع أو قلت له جعلني الله فداك نعبد الرحمن الرحيم الواحد الأحد الصمد قال فقال **إنما من عبد الاسم دون المسمى بالأسماء أشرك و كفر و جحد و لم يعبد شيئا** بل اعبد الله الواحد الأحد الصمد المسمى بهذه الأسماء دون الأسماء إن الأسماء صفات وصف بها نفسه.(الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج1 ؛ ص87-88)

[3] ده جلسه حکمت و عرفان شیعی، جلسه نهم

[4] سؤال یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[5] سوره آل عمران، آیه ۱۸

[6] مکتوب اوّل مرحوم سیّد در علّت عدم وصول عقل وجود به کامل عزّت ضرت حقّ‌تعالی

مکتوب أوّل مرحوم سیّد (ره)

غرض از این شعر، اقامه برهان است بر عدم بلوغ عقل به آن مقام شامخ- جلّ و علا- به طریق لمّ که استدلال از علّت به معلول باشد. چه در محلّ خود مقرّر است که: وجود أشیاء در علم حقّ مقدّم است بر وجود آنها در خارج، بلکه از مبادی وجود آنهاست در خارج. و معلوم است که: وجود علمی اشیاء به اضافه اشراقیّه علمیّه حقّ است- جلّ و علا- و معلوم است که: عدم علّت، علّت عدم معلول است. و حاصل معنی شعر آن است که: او جلّ و علا در مقام عزّ شامخ، غیر خود را نبیند؛ و ادراک ننماید؛ و از خود خارج نشود، که این علّت عدم أشیاء است در آن مقام منیع. پس چگونه عقل فضلا عن غیره، تواند به آن مقام منیع برسد، و حال آنکه فناء و اضمحلال آنها قبل از وصول به آن مقام خواهد بود؟

قال علیّ بن الحسین علیهما السّلام:

وَاسْتَعْلَى مُلْكُهُ عُلُوّاً، سَقَطَتِ الأشْيَاءُ دُونَ بُلُوغِ أَمَدِهِ، وَلا يَبْلُغُ أَدْنَى مَا اسْتَأْثَرَ بِهِ مِنْ ذَلِكَ مَنْعُوتُ الصِّفَاتِ، وَتَحَسَّرَتْ دُونَهُ النَّعُوتُ؛ وَحَارَتْ فِي كِبْرِيَائِهِ أَقْصَى نَعْتِ النَّاعِتِينَ. [1] فَلا يُدْرِكُهُ وَلا يَرَاهُ إلا هُوَ، وَلا يَعْلَمُ مَا هُوَ إلا هُوَ.

لطیفه مطلب چنان است که معروض شد. ولی باز خدایا لَبَّیْکَ و سَعْدَیْکَ. اگر جان گیرنده تو باشی؛ آن کس که جان ندهد کیست؟! ما همه با تو میخواهیم ترا بشناسیم! و با تو میخواهیم ترا ببینیم!

پس بیننده تو غیر تو نخواهد بود، و شناسنده تو غیر تو نخواهد بود. بِکَ عَرَفْتُکَ وَأَنْتَ دَلَلْتَنِی عَلَیْکَ، وَدَعَوْتَنِی إلَیْکَ؛ وَلَوْلا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ مَا أَنْتَ! [1]

الجانی أحمد الموسوی الحائری

---

[1] دعای سی و دوّم از صحیفه کامله سجّادیّه.

[1] از فقرات دعای حضرت سجّاد علیه السّلام بنا به روایت أبو حمزه ثمالی که حضرت در شبهای ماه رمضان پس از بیداری شب را تماماً به نماز می‌خواندهاند. (مصباح شیخ طوسی ص 402).(توحید علمی و عینی ؛ ص55-۵۶)

[7] (1) اللهم ای اذ المملک المتأبد بالخلود (2) و السلطان الممتنع بغیر جنود و لا أعوان. (3) و العز الباقی علی مر الدهور و خوالی الأعوام و مواضی الأزمان و الأیام (4) عز سلطانک عزا لا حد له بأولیة، و لا منتهی له بآخریة (5) و استعلی ملکک علوا سقطت الأشیاء دون بلوغ أمده (6) و لا یبلغ أدنی ما استأثرت به من ذلک أقصی نعت الناعتین. (7) ضلت فیک الصفات، و تفسخت دونک النعوت، و حارت فی کبریائک لطائف الأوهام (8) کذلک أنت الله الأول فی أولیتک، و علی ذلک أنت دائم لا تزول(الصحیفة السجادیة ؛ ص146-۱۴۷)

[8] دلیل ذلک من القدسیات، قوله: «کنت کنزا لم أعرف، فخلقت الخلق لأعرف»(مشارق أنوار الیقین فی أسرار أمیر المؤمنین علیه السلام ؛ ص41)

[9] بسم باب ظهر الوجود و بالنقطة تمیز العابد من المعبود(الفتوحات المکیة(اربع مجلدات) ؛ ج1 ؛ ص102)

تقتضیه حقیقة العبودة و العبودیّة-، چنان که شیخ کمل محیی الدین- رضی اللّه عنه- فرموده است که: «باب ظهر الوجود» ای بالمتعیّن ظهر المطلق «و بالنقطة تمیّز العابد من المعبود» یعنی بمقتضی حقیقة العبودة، و بانّ ماهیّة العبد غیر وجوده(مشارق الدراری شرح تائیه ابن فارض ؛ متن‌کتاب ؛ ص257)

و کذلک (أشار الی هذا الباب) الشیخ (ابن العربی) بقوله: «بالباب ظهر الوجود، و بالنقطة تمیّز العابد عن المعبود.» فالألف حینئذ یکون بازاء الذات و الحضرة الاحدیة، و الباء (یکون) بازاء الموجود الأوّل و الحضرة الواحدیة، و الباقی (من حروف المعجم یکون) علی الترتیب المعلوم.(المقدمات من کتاب نص النصوص ؛ ص151)

(692) «الحمد للّه الذی أبدع بکمال ابداعه، و اخترع بحسن اختراعه، بمقتضی علمه السابق و فیض الأقدس، حروف الأعیان و الماهیات، و مفردات الحقائق و الذوات. و جعل منها «الالف المجرّد»، الذی وه مصدر الکل، بمثابة ذاته المجرّد الذی وه موجد الکل. و جعل «الباء المقیّد» الذی وه اوّل الحروف بعد الالف، بمثابة التعیّن الاوّل الذی وه اوّل الوجود المقیّد بعد (الوجود) المطلق. و جعل الباقی منها بمثابة باقی الحروف، علی الترتیب الوجودی المعلوم. و أخبر عنها، من لسان الباء و مظهره، بهذه العبارة: بالباء ظهر الوجود، و بالنقطة تمیّز العابد عن المعبود.(المقدمات من کتاب نص النصوص ؛ ص311)

(1163) و بالجملة، أسرار (البسملة) لیست بقابلة للتقریر و التحریر. و من هذا المقام قیل «ظهر الوجود من باء بسم اللّه الرحمن الرحیم». و قیل «بالباء ظهر الوجود و بالنقطة تمیّز العابد عن المعبود». و قال أمیر المؤمنین- علیه السلام «و اللّه! لو شئت لأوقرت سبعین بعیرا من (شرح) باء بسم اللّه الرحمن الرحیم». و قال أیضا «أنا النقطة تحت الباء» لانّه کنقطة بالنسبة الی التعیّن الاوّل الذی وه النور الحقیقی المحمّدی، لقوله «أوّل ما خلق اللّه نوری

المسمّى بالرحيم» و لقوله «أنا و علىّ من نور واحد».(جامع الأسرار و منبع الأنوار ؛ المتن ؛ ص563)

و ام قال العارف: بالباء ظهر الوجود، و بالنقطة تميّز العابد عن المعبود(تفسير المحيط الأعظم ؛ ج1 ؛ ص211)

[10] شرح توحید صدوق، مورخ 29/8/1398

بازبینی #1
ایجاد شده 30 اوت 2025 14:08:43 توسط ... .
به روزرسانی شده 2 سپتامبر 2025 14:20:25 توسط ... .